

همت نمائید که مجدداً نفوس موهومه ناس بیچاره را بمثابه
 قبل در بشر ظنون مبتلا نمایند این نفوسند که در حقیقتشان
 میفرماید بدلوا نعمه الله کفرا و اهلوا قومهم دارالپیوار
 این نفوسند که لا زال نعمت الهی را تبدیل نمودند و از صراط
 مستقیم منحرف ساختند معدودی از قبل در کور فرقان بهواها^ی
 نفسانیه در اضلال نفوس جهدها نمودند در جمیع اعصار
 اینگونه نفوس بوده و خواهند بود در این ایام اوراقی وارد بعد
 از ملاحظه و مشاهده واضح و مبهره ن شد که از جوهر غل و بفضاء
 ظاهر گشته بیانات الهی که نعمت حقیقی است بمضی راتبدیل
 نموده شعبان بالوان جدید ظاهر و بکمال دوستی خواسته
 عباد را از افق اعلی منع نماید و از بحر یقین محروم سازد
 و بخدمت پروهم دعوت کند بگوئید ای بی انصاف اعتساف را
 بگذار و بحبل عدل تمسک جو تو کجا بودی که ظلمت ظلم
 عالم را احاطه نموده بود و از سطوت طالمین کل مستور در
 کلماتیکه ذکر نموده سم مهلك مکنون مثلا در اول نامه اش
 ذکر اسم اعظم را نموده نوشته بسم الله الا بهی الا بهی لا اله
 الا ه و قل کل الیه یرجعون سبحان الله اسم حق را از برای
 خود شرکی قرار داده و دامی گسترده باین کلمه خواسته
 موقنین و موحدین را و مخلصین را ساکن نماید و بعد سم نافع
 را که در انبیاب کلماتش مستور است بچشاند انسان متحیر است

از حمله و مکر امثال آن نفوس معترف باین کلمه فارغ است از
 ذکر عالم و ضوضاء امم و اقوال ناس و اختلافات قوم چه کسه
 اليوم يوم الله است لاینهی فیہ ذکرش اینست یومیکه
 میفرماید کل شیء هالك الا وجهه اهل بها امروز بر
 سفائن حمرا راکب و این سفن بر بحر و بر جاری و ساری طوی
 لمن تصك بها منقطعا عن الدنيا و ذکرها و مافیها باری شخص
 مذکور بعد از ذکر اسم حق جل جلاله که بگمان خود دام قرار
 داده بعضی ذکرها که لایق ذکر نیست نموده چه که ذکر
 عروج خود را بمعارج علوم نوشته از نحو و صرف و معانیسی
 و بیان و منطق و جواهر و اعراض و فقه و اصول و حکمت مشاء
 و اشراق و حکمت مرحوم شیخ و خدمت حاجی کریم خان
 و از این اذکار خواسته اظهار فضیلت نماید اگر چه در ظاهر
 نوشته از این علوم چیزی نفهمیدم اینک اثر بقدری که خود را
 مشغول تحریر این کلمات نموده بهصر الهی در آیاتش ملاحظه
 مینمود و در اسرار علم و حکمت ربانی تفکر میکرد علمای فرقان
 هزار و دو بیست سنه از این عبارات نوشتند و در رد و اثبات
 بیکدیگر آنچه آن نفوس از زرع الفاظ حصاد نمودند و ثمر
 حاصل کردند این نفوس هم خواهند نمود باری در کمین
 اولیا و دوستان الهی نشسته و با سباب محبت و مهربانی
 و کلمات لایسمنه لا یغنیه در اضلال خلق بیچاره مشغول

تا اینکه اظهار تصدیق بشجره بیان نموده و نوشته آنچه از کلمات نقطه بیان دیدم حیرت بر حیرتم افزود و باب معرفت برآیم نگشود نه اینکه العیان بالله آنها محتوی بر مظالم عالیه نباشد بلکه من باب آن است که چون امر از قرار بیان خود صاحب بیان کنون در مقام نطفه است خیلی کسی میخواهد که احکام کلشی را ظاهرا با هرامشهورا مشهورا از نطفه بفهمد یا آنکه بحالات و اراده بر آن برسد الا من علمه الله علم کلشی این کلمات آن شخص غافل این خادم فانی عرض مینماید یا ملاء البیان و یا ملاء الفرقان انوار شمس ظهور عالم را احاطه نموده و اشراقات و تجلیاتش ظاهر و باهر نقطه بیان میفرماید نطفه یکساله بوم ظهور و اقوی است از کل بیان روز روزی است که جمیع کتب و صحف و زبر او را بحق نسبت داده اند و کل را بان بشارت فرموده اند باید کل با بصر حدیده و آزان مقدسه از کل از کار بافق اعلمی توجه نمایند و ندائی که از زمین عرش اعظم مرتفع است اصفا کنند امروز هر نفسی ببیان تمسک نماید و بپراعتراض قیام کند بشهادت نقطه بیان روح ماسوا، فداه از اهل حق محسوب نه چه که جمیع امور معلق بتصدیق آن شمس حقیقت است میفرماید جوهر بیان آنکه انه لا یستشار باشارتی ولا یمانکر فی البیان بعد از این کلمه مبارکه منصف خبیر و بصیر علیهم

به بیان برحق اعتراض ننمایید آیانشنیده که میفرماید
 جمیع بیان ورقی است از اوراق جنت او معلوم نیست آنشخص
 غافل جاهل از آنچه ذکر نموده مقصودش چیست اگر
 مقصودش این است که حال در مقام نطفه است و تکمیل نشده
 نقطه اولی روح ماسوا فداه میفرماید قوله عز وجل من اول
 ذلك الامر الى قبل ان يكمل تسمة كينونات الخلق لم يظهر
 وان كل ما قدر ايت من النطفه الى ما كسونه لحما ثم اصبر
 حتى تشهد خلق الاخر قل فتبارك الله احسن الخالقين
 انتهى . بگوئید ای بی انصاف ملاحظه نما و در آنچه از نظم
 نقطه بیان روح من فی ملکوت الامر والخلق فداه جاری شده
 تفکر کن امروز است روز خلق آخر امروز است که لسان کمال
 اشیا بکلمه مبارکه فتبارک الله احسن الخالقین ناطق بظهور
 او میفرماید بیان تکمیل میشود و بکمال تصریح میفرماید
 قبل اكمال تسع کینونات خلق ظاهر نشده و کل آنچه دیده از
 مقام نقطه است الى التساء لحم صبرکن تا خلق آخر را
 مشاهده نمائی قل فتبارک الله احسن الخالقین این است
 مقام و نفع فيه اخري الى اخر قوله تعالى عظمت ظهور
 بمقامی است که نقطه اولی میفرماید قوله عز وجل حل لسه
 ان یرد من لم یکن فوق الارض اعلى منه از ذلك خلق فی
 قبضته و کل له قانتون احدی بر عظمت این بوم عارف نسبه

الآمن شاء الله این فلك را ملاحی دیگر و این بحسرا ^{باید}
 غواصی دیگر اگرچه جمیع ایام مظاہر حق و مہابط وحی در
 مقام بیوم الله مذکور و لکن این ایام برداء^۱ تخصیص مزین
 چنانچه تفصیل ذکر شده جمیع اقوال مشرکین قبل در این
 ظہور از مشرکین جدید استماع شده و میشود بلکه گفته اند
 آنچه را کہ هیچ مشرکی نگفته یا ملاء البیان اتقوا الله ولا تعتر ^{ضوا}
 علی الله با وھامکم انه یدعوکم الی النور وتدعونه الی النار
 مالکم لا تفقھون حدیثاً من الله الملیم الحکیم علم احسسی
 ہا بنظہور احاطہ نمودہ جمیع علوم عالم نزد بحر علمش بہتایہ
 قطره بل استغفر الله عن هذا التحدید صین بیان روح من
 فی الوجود فداه میفرماید قوله جل و عز فان لکم بعد حین
 امر ستعلمون وان یومئذ مثل حین و لکن انتم لا تبصرون
 تلك شجرة الطور لتنطقنک ان انتم تسمعون قل ہونہا
 لن یحیط بعلمہ احد و لکن انتم یومئذ لا تعلمون بہتایہ
 بیان و جمیع کتب الہی علم این ظہور نزد احدی نبودہ
 نیست در ذکر بعد حین تفکر نماید شاید عرف بیان رحمن
 استشمام شود و گمراہان قصد صراط مستقیم و نباء عظیم نمایند
 و از مفتریات خود را بآب رجوع مطہر سازند ان ربنا الرحمن
 هو التواب الرحیم یا حبیب فوادی خادم چہ عرض نماید
 و بچہ دلیل تمسک جوید لعمر مقصودی کینونت دلیل گلیل

است از ذکر این سبیل سبحان الله از آنچه گفته و میگویند در قرون و اعصار این همج راع بود می تمسك بسته بجدال قیام نمودند گاهی ز کرائم اسباب جدال بود و گاهی ز کسر ولی و وصی و نقیب و امثال آن و در یوم ظهر و شر گفتگوها و عقائد و اعمال آن بود که دیدید ما هذه التماثل التی هم علیها عاکفون کاش بینک کلمه تمسك میجستند و از روی صدق و حقیقت اظهار میداشتند اقل لهم و بما اكتسبت ایادیههم .

امروزه بین فنی از فنون و هیچ علمی از علوم و هیچ اسمی از اسما و هیچ شأنی از شئون و هیچ کتابی از کتب انسانرا غنی نمینماید و کفایت نمیکند الا بما نطق به لسان العظمة قوله جل جلاله هذا یوم فیه ام الكتاب ینطق و ام الیهسان ینادی و القوم لا یعرفون ولا یשמرون ان التی من آمن بنبأی و الرسول من بلغ رسالاتی و الوصی من وصی الناس بما نزل من ملکوتی من ہدایع او امری و احکامی و الولی من امر الناس بحی و دعاهم الی صراطی المستقیم " انتهى .

طوبی از برای نفوسی که شبهات و اشارات قوم ایشان را از منزل آیات و مظهریهات منع ننماید و محروم نسازد جمیع اسامی بقولش خلق میشود و نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید قوله جل و عز یرخلق فی قول ما یشاء من نبی او ولی او جدیق او نقیب ان کل ما قد خلق کل ادلاء من عنده و سفرا مبین

لذنه الى قوله عز وجل **واياك اياك ان تحتجب بكلمات ما**
نزلت في البيان الى قوله تعالى ولا تنظر اليه الا بعينه
فان من ينظر اليه بعينه يدركه والا يحتجب ان اردت الله
ولقائه فارده و انظر اليه " انتهى .

ای صاحبان آذان اقل من آن بانصاف نطق نمائید
 بهشادات نقطه بیان روح من فی عوالم الامر والخلق فـداه
 امروز اگر نفسی به بیان استدلال نماید و یا باو تمسک جویند
 نفس بیان و مانزل فيه من القلم الاعلی از او تبری میجویند
 از قبل ذکر شد میفرماید انه لا یستشار باشارتی ولا بما ذکر فی
 البیان و همچنین میفرماید **ایاک ایاک ان تحتجب** بکلمات
 مانزلت فی البیان امروز بیان معلق بقبول است طوی از برای
 نفوسیکه فی الجملة تفکر نمایند و در ثمرات اعمال اهل فرقان
 نظر کنند تا از جمیع آن گفته ها و استدلالها و اعتراضها
 فارغ و آزاد شوند و باقوادم لطیف مقدم در این هوا طهران
 نمایند آیا از مفتریات مطالع نفس و هوی سیر نشده اند که
 تازه مجرد میخواهند گفتگوشی برپا نمایند و احادیثش ذکر کنند
 ورد و قبولی احداث نمایند بگوئید بعضد یقین حججیات
 مانعه راشق نمائید لعمر ربنا امروز مکلم طور ظاهر و ناطق
 و سر مکنون و غیب مخزون باهر چندی بعضی از اهل بیان
 بذکر الوهیت اعتراض نمودند که چرا حق جل جلاله باین کلمه

ناطق است مع آنکه در جمیع کتب میفرماید حضرت قیوم در آن
 یوم بگفته اتی انالله ناطق انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن
 فی الفرقان قوله تبارک وتعالی یوم یأتی ربک اوبعض آیات
 ربک ویوم یقوم الناس لرب العالمین و جاء ربک والطمسک
 صفا صفا وامثال آن خاتم انبیاء روح طسواه فداه میفرماید
 سترون ربکم کما ترون البدر فی لیلۃ اربعۃ عشر اشعیاء نبی
 میفرماید بسموالرب وحده فی ذلك الیوم در عظمت یسوم
 میفرماید ادخل الی الصخرة واخترقی فی التراب من امام
 هیبة الرب و من بهاء عظمته و در مقام دیگر میفرماید تفسر
 البریه والارض الیابسه و یبتهیج القفر و یزهق کالزجس یزهق
 ازهاراً و یبتهیج ابتهاجا یدفع الیه مجد لبنان بهاء کرمسک
 و شارون ه م یرون مجد الرب بهاء الیهنا امروز صاحبسان
 ابصار جمیع ذرات کائنات را بافرح و سرور مشاهده مینمایند
 چه که بآنچه از اول لا اول بشارت داده اند ظاهر شده لعمر
 محبوبنا و مقصودنا اگر در قلبی اقل از سم ابره محبة الله باشد
 و با نور انصاف باین بیان مشتعل شود اشتعالیکه عالم را
 بحرارت محبة الله فائز نماید ای اهل بها ایمن سست
 عنصره ای عالم را بگذارید بحال خودشان و با انفس مشتعله
 و ارجل مستقیمه و ابادی قویه و ابصار جدیده و آذان واعیه
 و قلوب زکیه و السن طلقه بگوئید و به بیضید و بشنوید رغما

للذین یدعون الایمان بالبیان ویکفرون بمنزله ومظهره ومرسله
 این بریه که در آیه مبارکه فرموده است بریه فیحاست وایمن
 است ارض مقدسه که در کتب قبل وفرقان مذکور است میفرماید
 سرور میشود بریه وارضی یابسه وید او قفر واین سرور وفرح و
 بهجت از چه جهت ظاهر لعمر ربنا از قد و مر بجل جلاله کرمل
 از قبل ذکر شد که در کتب مقدسه بکوم الله معروف و امام وجه
 عکا واقع و از جهت دیگر لبنان وهمچنین شارون باری جمیع
 وعده های الهی که در کتب منزله از قبل و بعد مذکور است
 در این اراضی بوده وهمچنین اشعیاء نبی میفرماید شد و
 الایادی المسترخیه والربک المرتعشه ثبوتها میفرماید ایادی
 مسترخیه را محکم نمائید و ربک مرتعشه را ثابت و مستقیم کنید
 قولوا لدائفی القلوب تشدد و اعوذ اللهم جودت این بیان
 آنکه در یوم ظهور از کلمه مبارکه انتی انا الله محجوب نمائید
 وسست نشوید بایادی قویه کتاب را اخذ نمائید و بار جسل
 ثابته مستقیمه بر خدمت امر قیام کنید ای دوستان خود را هم
 عند الناس و بما عندکم از ما عند الله محجوب نسازید امر روز
 روز اقبال و تصدیق و بلی و لبیک است میفرماید قوله جل جلاله
 لیس هذا یوم السئول ینبغی لکل نفس ان اسمع النداء
 من الافق الاعلی یقول لبیک یا مالک الاسماء وللبیک
 بما مقصود من فی السموات والارضین " انتهى .

این خادم نمیداند چه عرض نماید و بچه مشغول شود حیا
مینماید از این اذکار و سبب تأخیر این اوراق آنکه بومی تلقیاء
وجه عرض شد اصبع مبارک را حرکت دادند و فرمودند ان ربك
لا يحتاج بدليل ولا بحجة ولا بهرمان دون نفسه يا عبد
حاضر هر نفسی اقل از سم ابره عرف قمیص را یافته جمیع اشیا
را دلیل و حجت و برهان مشاهده مینماید طوبی از برای
نفسی که بآب محبت الهی خود را از اقوال و اعمال و اشارات
و شبهات معرضین پاک و مقدس نمود و بافق اعلی و حده
متوجه شد اوست از اهل بها والذی منع انه فی ضلال مبین
انتهی .

و در مقامی این گفته علیا از مالک اسما استماع شد فرمودند
يا عبد حاضر قلم اعلی باعلی النداء میفرماید یا ملا الفرقان و
ملا البیان و یا اهل الایمان امروز بوم الله است و حق بنفسه
ظاهر و در اثبات امرش بغیر محتاج نبوده و نیست اگر آیات
را حجت میدانند معادل جمیع کتب الهی از قبل و بعد بل
ازید از سما مشیتش نازل و اگر بینات میجویند در سور منزله
ملاحظه نمایند تا آگاه شوند و از بحر علم الهی بیاشامند
یا عبد حاضر امروز تا از خلیج اسما عبور نمایند به بحر اعظم
وارد نشوند و فائز نگردند هذا حق لا ریب فیہ . انتهی .
این خادم قانی خدمت کل عرض مینماید ایام را با اعتراضات

ناشایسته و اقوال نالا یقه و اعمال غیر مرضیه صرف نغاثیست
 عمر بسیار عزیز و عند الله از کشتی اعلی و اعلی بسیار حیف است
 چنین شئی ثمنی بمشتملیات نغمانیه و اوهمات لا یسمنه
 لا یغنیه صرف شود سبحان الله شخص کرمانی عظمیکه ذکر
 نموده محض افتخار بوده غافل از آنکه از هر یک از آنچه نوشته
 باید سالها قلب را از آن طاهر نماید و بحق رجوع کند
 ای عالم اگر در توگوشی هست بشنو نقطه بیان رون ماسواه
 فداه میفرماید اگر یک آیه از آیات من بظهره الله تلاوت کنی
 اعز تر خواهی بود عند الله از آنکه کل بیان را ثبت کنی زیرا
 که در آن روز آن یک آیه تو را نجات میدهد ولی کل بیان
 نمیدهد و اگر باز در توگوشی یافت میشود این کلمه نقطه رون
 ماسواه فداه را اصفا نما قوله عز وجل انی مؤمن به و بدینه
 و بکتابه و بادلایه و بمنهج وجه و بما یظهر من عنده فی کل ذلک
 مفتخر بنسبتی الیه و متمیزا بایمانی به و باز اگر در توگوشی
 یافت میشود لله بشنو و بحقیقت بشنو و بانصاف بشنو و بیان
 و اعیه بشنو قوله عز وجل ان یا کشتی فی البیان فلتصرفن
 حد انفسکم فان مثل نقطة البیان یومن بمن بظهره الله قبل
 کل شئی و اننی انا بذلک افتخرن علی من فی ملکوت السموات
 و الارض و قوله عز وجل لا تحتجبن عن الله بعد ظهوره فان
 کل ما رفع البیان کخاتمة فی بدی و اننی انا خاتم فی بدی

من يظهره الله وقوله جل ذكره انك انت واعداد واحد
 الاول وكل ما يحصى الله جل جلاله ما جعل الله الاكخاتم
 في يدي من يظهره الله جل ذكره بقلب كيف يشاء انه لهو
 المهيمن المتعال وقوله جل شأنه فانه يجعل ما على الارض
 نبيا ليكون انبياء عند الله وقوله تبارك وتعالى و اذا هموم
 ظهور من يظهره الله كل من على الارض عنده سواء فمن يجعله
 نبيا كان نبيا من اول الذي لا اول له الى آخر الذي لا آخر له
 لان ذلك مما قد جعله الله ومن يجعله وليا فذلك ما كسان
 وليا في كل العوالم فان ذلك مما قد جعله سبحانه الله
 از تدبيرات تدبير حقيقي و از غفلت ماعباد ما من نصح الا وقد
 ذكره وما من تدبير الا وقد انزله بياني فرموده اند كه هر صاحب
 بصر و هر صاحب فؤادى ناله مينمايد و نوحه ميكند چه كه از كلف^{تشر}
 عالم حزن رومينمايد و از بيانش عالم عالم هم و هم قولسه
 جل جلاله فان مثله جل ذكره كمثل الشمس لو يقابلنه السى
 ما لانهايه مرايا كه من ليمتعاكس عن تجلى الشمس فى
 حد هم وان لم يقابلها من احد فيطلع الشمس و يغرب الحجاب
 للمرايا و انى ما قصرت عن نصحي ذلك الخلق و تدبيرى
 لاقبالهم الى الله على الارض فاذا يسر كينونتى حيث كل قد
 بلغوا الى ذروة وجودهم و وصلوا الى طلعة محبوبهم
 و ادركوا ما يمكن فى الامكان من تجلى مقصودهم و الا يحزن فؤادى

هانی قدر بهت گشتی لذلك فكيف تحتجب احد علی هذا
 قد دعوت الله ولا دعونه انه قريب مجيب مع تدبيرات حضرت
 مدبر حقیقی و بیاناتی که دل کوه را مشکافد این خـلق
 بضاللت قدیم خود باقی و برقرارند الا من شاء ربك .
 ای آقایان و ای دوستان الهی ناله های حضرت نقطه را
 بگوش جان بشنوید و همچنین اسرار کتابش را و در ظهورات
 تدبیر و امتحان و افتتانش، تفکر نماید روحی لعنایته الفداء
 و لذكره الفداء و لتدبیره الفداء و لنصحه الفداء و لامتحانه
 الفداء میفرماید بیان آنچه در او نازل شده او را
 میزان معرفت آن شمس حقیقی قرار دهد و میفرماید انه
 لا يستشار باشارتی باشاره من معروف نمیشود و نه با آنچه در
 بیان نازل شده و در مقام دیگر بکلمات تحذیر نصح فرموده
 میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانیه و واحد
 بیانیه بمنزله ائمه قبلند چنانچه خود حضرت در بیان فارسی
 میفرمایند بلکه میفرمایند جسد این حروف بمقام روح ائمه
 قبلند مع ذلك میفرماید باین حروف از آن شمس حقیقیست
 محتجب نمائید و مکرر بکلمه تحذیر میفرماید آیات منزله در
 بیان از او محبوب نمائید قسم بافتاب افق معانی در مقامات
 شتی این بیانات از قلم مبارکش جاری چنانچه بعضی از آن ذکر
 شد و بنظر اولیای حق میرسد و بان فائز میشوند مع جمیع این

وصیتها و تذکرها و بیانیها بدگریک کلمه مستغاث کل را امتحان فرمود و کلمه مستغاث بیان است و میفرماید بجمیع بیهان از او محتجب نشوید باین امتحان جزئی کل را متوقف مشاهده فرمود در این حین گویا منادی عظمت از افق ملکوت بیهان رحمن باطلی النداء ندا فرمود و فرمود الان قد حصر الحق و ظهر کذب الذین یدعون الایمان بالبیان و یکفرون بالذی انزلہ و ارسله ایگاش بتوقف اکتفاء مینمودند بعضی بسهام اعراض و بعضی باسنه انکار و برخی باسیاف آخته بر قطع سدره مبارکه کوشیده و میکوشند چنانچه منزل بیان بکمال تصریح اخبار فرموده میفرماید بقدر اسم مؤمن هم در حق آن شجره لا شرقیه ولا غربیه راضی نمیشوند چه اگر راضی شوند حزن بر او وارد نمیاورند بازی نذر این مقامات چون مطلع حزن است این فانی باظهار شرهش از این جسارت نمینماید سبحان الله کل بیک کلمه مستغاث مفرور و متحیر و مفتحن مع آنکه این فقره هم ذکر فرموده اند و تمسک بآن راهم نهی فرموده اند قوله تعالی چه که کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند هذا حق لا ریب فیہ امروز کتب عالم حجاب نمیشود و منع نمینماید و کل بکلمه حق جل جلاله مملوق و منوط ای صاحبان آذان بشنوید ندای مقصود

عالمیان را که امام وجوه عالم از اول امر تا حین ندادا فرموده و
 میفرماید در یکی از الواح این کلمه علیا از فائق الاصبهان
 ظاهر قوله هم نواله امروز روز بصر است چه که افق اعلی
 مشرق و بوم سمع است چه که ندا الله در کل حین مرتفع انتهی
 ای دوستان آیا نفوس غافله چه گمان نموده اند اگر از
 ملکوت آیات الهی و سما ظهور ربانی محروم مانند خود را بچه
 امری تسلی میدهند و مؤمن میدانند امروز بنص جمیع کتب
 هر نفسی بفریح و حده ناظر باشد او از اهل ضلال بوده و
 خسوا هد بود یشهد بذلك کتب الله المہیمن القیوم
 بمفتریاتی تمسک جسته اند که انسان متحیر است از جمله
 حضرت اسم الله جناب حاج سید جواد کربلائی علیه بهاء الله
 الابهی رانسیبت بتوقف در این امر و یا نمود بالله انکار
 داده اند عرایض و مکتوباتی که بخط خود نوشته اند و بساحت
 اقدس ارسال نموده اند موجود است بعضی از سمت ارض طا
 و بعضی از شطریا و خا و جمعی مظلمند در یک مکتوب
 ذکر متوجهین را بتفصیل نموده اند از رئیس و غیره حق شاهد
 و گواه که از روی راستی عرض میشود حق محتاج باین انکار
 نموده و نیست اگر باین عوالم توجه نمائیم و باین قسم از انکار
 دفاتر عدیده موجود شود و در هر یک عالمی مبسوط وقتی از اوقات
 این کلمات از مظهر بینات نازل قوله جل جلاله و عظم شأنه

یا عبد حاضر یک ذبیح در عالم یافت شد و از آن یوم تا همین
 السن خلیق و کتب موجوده بذکرش ناطق و برطو مقامش شاهد
 و مادر در مقامی ذبیحی فرستادیم و کل از قربانگاه دوست
 زنده برنگشتند هر یک اکیل حیات را رایگان بکمال شوق
 و اشتیاق نثار قدم محبوب امکان نمودند . انتهی از جمله
 محبوب شهدا جناب آقا سید اسمعیل زواره علیه بها^۱ الله
 الاهی که بدست خود خود را عقیلا الی الهیت فدا نمود اگر چه
 این عمل در ظاهر منکر و لکن محبت الهی چنان اخذش نمود که
 از هر عرقی از عروقش شعله نار ظاهر و باهر و همچنین حضرت
 ابا بسیر و آقا سید اشرف علیهما بها^۱ الله و عنایتی از افق بیست
 باسم حق جل جلاله^۱ الع شدند و من غیرسترو حجاب بذکر
 محبوب آفاق ناطق مشرکین هر دو را اخذ نموده اول بسجده
 فرستادند ام اشرف را طلب نموده که این خود را نصیحت
 کند که شاید اقبالش را تبدیل نماید و با امرش راستور دارد و لکن
 آن ائمه ثابتی را سخه مستقیمه بعد از ورود در سجن فرمود
 ای پسر در امر الله مستقیم باش. مبار خوف نمائی و با از سطوت
 مشرکین مضطرب شوی باری او و ابا بصیر هر دو روح را بکمال
 رون و ریحان در ره دوست انفاق نمودند و در جنس اب
 نجفعلی علیه بها^۱ الله تفکر نمائید هنگامیکه او را قربانگاه
 دوست میبردند باین فرد ناطق " ما بها و خون بهار یافتیم "

مکرر باین فرد ناطق تا آنکه بشهادت فائز گشت ای آقایان
 قصه بدیع را بشنوید فی الحقیقه از هر حرکتی از حرکاتش آثار
 قدرت الهی و شوکت صمدانی ظاهر و باهر در اول ایام
 سجن اعظم وارد شد هنگامی که مقررش قشله عسکریه واقع
 در بیوم اورا در بیت مخصوص طلب فرمودند باب مسدود واحدی
 تلقاء وجه غیر او موجود نه واحدی هم مطلع نبود که مقصود
 چیست تا آنکه فرمودند حق اراده خلق جدید نموده و خود
 بدیع هم آگاه نه در مقامی این کلمه علیا از قلم اعلی در لوحی
 از الواح نازل قوله عزّ بیا نه انما شرعنا فی خلق البدیع فلما تم
 خلقه و طاب خلقه ارسلناه لکرة النار الی آخر قوله تعالی
 و بعد مرخصی شد جناب امین علیه بهاء الله بالون حضرت
 سلطان حسب الامر بوطن توجه در اسگله بحر حضرت بدیع از
 لون اطلاع یافته استدعا نمود او حامل شود و بعد کل استماع
 نمودند که چه واقع شد شخصی من غیر صلاح و من دون
 آلات جز قیسی از کرباس در برنداشت بقدرت و قوت الهی در
 مقابل سلطان لون را بلند نمود و قال قد جئتک من السبأ
 الاعظم بکتاب عظیم یا کلمه اخری انصاف میطلبم این بکنفس
 مقابل عالم ایستاد باری از قدرت الهی عجیب نه که عالم
 قدرت را در آدمی مبعوث فرماید هوالمقتدر علی ما یشاء
 وهوالمهیمن علی ما یرید بگوئید ای بی انصافان شما شهادت

سید الشهدا^۱ را حجت و دلیل بر اعظم حقیقت رسول مختار
 روح ماسواه فداه میدانستید و همچنین ذبیح اسمعیل را از
 علوم مقام آنحضرت و خلیل میسر میدید حال در این فدائیهها
 تفکر نمائید لعمرمحبوبی و محبوب العالم و مقصودی و مقصود
 الام جناب بدیع بقدرت و اطمینانی ظاهر که تزلزل واضطراب
 در ارکان کل ظاهر شد البته کل شنیده اند و منصفین انکار
 نمی نمایند و بعد چند یوم بکمال عذاب و شکنجه آن همکل مقدس
 معذب و بکمال استقامت بدگر دست زاکر و ناطق و این فقره
 سبب حیرت کل شد بشأنی درحینی که بین ایادی میرغضبها
 با سلاسل و اغلال مبتلا عکس او را اخذ نمودند و یکی از آنرا
 بعضی بساحت اقدس ارسال داشتند و حال موجود است
 باری در این امورات که شبه و مثل نداشته تفکر نمائید این فانی
 نمیداند کدام ذبیح را ذکر نماید اب جناب بدیع علیه
 بهاء الله را در ارض خا اخذ نمودند آنچه نواب شاهزاده و
 سایر نام خواستند ستر نمایند تا او را از ضوضاء علماء حفظ
 کنند قبول نفرمودند و فرمودند آخر ایام من است و شهادت
 از شهدای خوشتر و شیرین تر و آن فائز شد و همچنین ذبیح
 ارض را در ارض تا الذی سمی بهمیرزا مصطفی علیه بهاء الله
 الاهی و نفوسیکه با او بودند بکمال استقامت و منتهای رضا
 بمشهد فدا^۱ متوجه و اکلیل حیات را نثار قدم مالک اسماء^۱

وصفات نمود و این نفوس نفوسی هستند که رایگان جان را فدا نمودند ان اعتبروا یا اولی الابصار حال بهتر آنکه بارض صادر رویم و در حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و انقطاع آن در نفس مقدس از ماسوی الله تفکر نمائیم و انصاف در هیتم آنچه خواستند ایشان ستر نمائند و پاکمه بگویند قبول نفرمودند بکمال شوق و اشتیاق قصد وطن اعلی نمودند و بعد لوق برهان از سما امر رحمن نازل و در باره آن در نفس یعنی ذنب ورقشا نازل شد آنچه در منصفی عرف قدرت و علم الهی را از آن دراک مینماید قوله تبارک و تعالی ۵. والمقدر الملیم الحکیم قصد احاطات اریاح البغضا سفینه البطحاء الخ .

ای صاحبان بصر قدری تفکر نمائید شاید حلاوت بیان رحمن را بیابید و خود را از هیما جهل و نادانی نجات دهید از ذکر حجج و براهین و آیات و بینات مقصود آنکه شاید ابوابهای بسته بکشاید و عهد ۵. ای شکسته بسته شود آنچه از قلم اعلی در باره ورقشا و ذنب نازل واقع و کل مشاهده نمودند این عبد متحیر آیا شعور بالمره تمام شده و یا انصاف عنقا گشته چه شده که مگر غفلت کل را احاطه نموده آیا ذائقه را چه منع نموده و شامه را چه حادث شده نیست اینها مگر از جزای اعمال از خدا میطلبیم تائید عنایت فرماید بار الها کریم رحیم چه کفران از عباد ظاهر شده که از امواج بحر رحمت محروم مانده اند و از

اشراقات انوار آفتاب ظهور منوع گشته اند الهی اعمال
 جهال را با اسم ستارت ستر فرما توشی کریمی که ذنوب مذنبین
 بخششت را منع نمود و باب فیضت را سد نکرد یک حرف از کتاب
 جودت علت وجود شد و یک قطره از دریای رحمتت سر ما پیسه
 غیب و شهود با کمال عجز و نادانی و فقر و ناتوانی بد ایست
 فضلت را میطلبیم بحیثیت متسکیم و بذیلش متشبث ای خطا پو
 خطاه را بهوش و بطراز عفو الهی زمین دار توشی آن توانا نیکه
 بیست اراده ناتوانان را مطلع اقتدار و ضعیفان را مصدر اختیار
 نمائی لا اله الا انت الملیم الخبیر وانت العزیز الحکیم وانت
 الغفور الرحیم والفضل الکریم. در ذبیح دیگر ارض صمد
 حضرت کاظم تفکر نمائید آن ذبیحی که انفاقش آفاق را منور نمود
 و اشتعالش ابداع را حرارت بخشود جان را در سبیل دوست
 نثار نمود بشأ نیکه ملاء اعلی از استقامت و انقطاع و انفاقش
 متحیر از او گذشته ذبیح جدید عالم را متحیر نمود و ذرات ^{کائنات}
 بر انبیا و تسلیم و رضا و وفا و استقامتش شهادت داده آن
 حضرت که در ارض صمد مسکن داشت و ملاحظی جان موسوم علم
 توحید در آن ارض بر افراخت و بحرارت محبة الله مشتمل
 بشأ نیکه جمعی را مشتمل نمود تا آنکه اهل شقاق و نفاق
 میثاق الهی شکستند و قصد آن معلوم نمودند آنچه را مالک بود
 بتاراج رفت و بعد آن وجود مقدس را با جمعی از منتصبین

باسلاسل و قیود بارز طا آوردند و نزد علی گندیش فرستادند
 و بهزار حیل و مکر اراده نمودند عهد الهی را بشکنند و میثاقش
 را محو نمایند ولیکن آن فارس مضار حقیقت و برهان از ماسوی الله
 چشم پوشیده جز ذکر دست و وصال دست و قرب دست
 باری و عطی و ذکری نداشت باری معرضین و مشرکین بهر اد
 نرسیدند یعنی کلمه انگار از آن معدن اقرار اصغانش تا آنکه
 بهر اد خود فائز گشت و بعد از صمود آن روح مطهر و عروج آن
 جوهر بشر از قلم اعلی روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه
 و زیارت از برای او از سما^۵ مواهب و الطاف نازل یکی از آن و
 ذکر میشود که شاید عرف عدل و انصاف متضوع گردد و مثل قسرون
 و اعصار قبل باو هم حرکت نمایند و بیظنون تصك نجویند آنه
 یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المنزیز الحمید . ۵ و الممیزی
 من ائمه الاعلی اول نور ظهر و اشرق و لاج و برق من فجر المعانی
 علیک یا حقیف سدره المنتهی فی ملکوت الاسما^۵ و آیه الظهور
 فی ناسوت الانشاء اشهد یا مولی العباد و نور الهلاد بانک
 کنت مطلع الاتفاق فی الافاق و باستقامتک ارتعدت فرائض
 اهل النفاق الذین نقضوا الميثاق و کفروا بالله مالک التلاق
 بک نصبت رایة الحق بین الخلق و ظهرت آیاته و انتشرت احکامه
 و برزت بیناته طوبی لمن اقبل الیک و آنس بک و زار قبرک
 و وجد منک عرف قمیص ربک و طاف حولک و فاز بلقائک و نطق

بذكرك بك ارتفع علم التوحيد على العلم في العالم واشرق
نور القدم بين الامم بخضوعك خضعت الاعناق وبتوجهك
توجهت الوجوه الى وجه الله رب الارباب انت الذي كنت
مترجما لوحى الله ومبيناً لاياته وحاملاً اماناته ومهبطاً لاسرار^ه
و مخزناً للثالى علمه و مشرقاً لظهور انواره و منبهاً لغسرات
رحمته ومطلماً لآثاره و عرشاً لا ستواء هيكلك احكامه اشهد
ان بقيامك قام المخلصون و بندائك انتبه الراقدون و باقبالك
اقبل المقربون وسرع الموحدون بك ظهر الكتاب و فصل الخطأ
وانت المنادي باسم ربك في المآب اشهد في ايامك فتسبح
باب اللقاء على من في الارض والسما و هطلت من سحاب
الكرم اما ارا الفضل والمعطاء طوبى لك يا مهجة الاصفياء
ومهجة الاولياء انت الذي زين الله ظاهراً الارض بدمك
و باطنها بهيكلك طوبى لك يا ركن الايمان ومذبح العرفان
انت الذي خضعت الازكار عند ذكرك والاسماء عند ظهور
اسمك فآه آه يا مقصد الاقضى واسم الله مالك العرش
والثرى بما ورد عليك من الامراء والعلماء تالله بحصيتك
ناحت كينونة السرور امام وجه الظهور ودرت حماسة الاحزان
على الاغصان وبما ورد عليك صعدت زفرات المقربين ونزلت
عبرات الموحدين ترى و تعلم يا اله الغيب وسلطان الشهور
ان الارض من رما اصفياك واولياك ولم تكن لهم منام

لتنوح عليهم ولا من مونس ليعزى ابنائهم ونسائهم قد ورد
عليهم في ارض الطاء ما ناج به الغلاء الاعلى قد رأيت يسا
الهي عبدك عليا مطروحا على التراب الذي كان متجذبا
بنفحات وحيك ومتحركا بارادتك و مشتعلا بنارحبك على شأن
سمع كل ذي سمع من كل عرق من عروقه آيات محبتك واسرار
ولايتك قد جاهد في سبيلك حق الجهاد وقام على خدمتك
حق القيام الى ان صار محمرا بالدم امام وجهه العالم
وانفق روحه شوقا للقاءك و وسالك يا مالك القدم بذلك ناحت
حورية البهاء في الفردوس الاعلى واهل الجنة العليا وخيما
المجد في ملكوت الاسماء ولم يكن يا الهي من يحطه الى مقر
المقام الذي قدرت له من قلمك الاعلى في الصحيفة الحمراء
وحملناه امتان من امائك اللاتي وجدن حلاوة خدمتك فسي
ايامك و عرفن ماغفل عنه اكثر رجالك و عبادك اي رب صل
عليهما في جهنمتك و ملكوتك ثم اكتب لهما ما يجد منه المخلصين
عرف فضلك و عنايتك يا الهي واه الاسماء و فاطرن و فاطر
السماء اسئلك بدمه الشريف و قيامه على امرك و استقامته على
خدمتك و انفاق روحه في سبيلك بان تغفر لي ولوالدي ولعن
آمن بك و اقبل اليك ثم اسئلك بان تجعلني ثابتا على امرك
و مستقيما على حبك و معروفيا باسمك و غنيا بغنائك لا اله الا
انت المهيمن على ما كان وما يكون *

ای آقایان الله بگوئید والله بشنوید از قبل شهادت حضرت
 سید الشهدا^۱ علیه سلام الله را حجت عظمی و بیته کبری از
 برای امر حضرت خاتم^۲ رون ماسواه ذکر مینمودند چنانچه عرض
 شد حال این نفوس مشتعلنه مطمئنه راضیه مرضیه که با جنحه
 انقطاع بمقر فدا طهران نمودند و جان رایگان در سبیل
 محبوب امکان انفاق کردند بنظر غافلین و مشرکین نیامده
 قد حجتهم اه واثم وغشتم اوهامهم لصر الله شهادت
 هریک از نفوس مذکوره دلیلی است اعظم و برهانی است اکمل
 واتم ولكن حق جل جلاله جز بما نزل من عنده وظهر من لده
 در اثبات امر مبارکش بامری نطق فرموده با اولی النهی در آنچه
 در باب ثامن از واحد سادس از قلم نقطه اولی روح ماسواه فدا
 جاری شده تفکر نمائید قوله تعالی و امر شده که در هر
 نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهر
 من بظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون شأن آیات که
 اعظم حجج و براهین بوده و عصمت در این باب میفرماید قوله
 تبارک و تعالی بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر
 او آیه ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئوتیکه
 نزد اهل علم متصور است با وجود این امتناع که غیر از من بظهره
 الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر
 نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد

اورا لعل بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نماید الی قوله عز
 وجل اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسب امری ننموده
 که سبب حزن او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد اگر چه این
 تصویر است محال ولی «حینقدر که ذکر اسم او کرد بر صاحبان
 حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه زیرا که
 امر از دوشق بیرون نیست یا اوست و حال آنکه غیر او ممکن
 نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چنانچه تکذیب
 حق کرده باشد و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد
 و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد و گذارند حکم او را
 با خدا بر خلق نیست که حکم او نمایند اجلاً لاسم محبوبهم
 و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقاصی را ادعا
 کند اگر در کور قرآن بهمرسید در این کسور هم خواهد رسید
 آیات او بنفسمه دلیل است بر ضیاء شعب و جود او و عجز کل
 دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر اینست لعل
 در یوم ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط نلغزد و یا به شعب
 که در افتده ایشان است بر مکنون وجود خود بآن آیه حکمی
 نکنند که یک دفعه کل کینونیت و اعمال آنها باطل گردد و خود
 خیر نشوند اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است
 که حق را بر ایشان ظاهر فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب
 ایشان فرماید باده ظاهره که از قبل او مشرق میگردد تا اینکه

توانند در حق او اظهار یقین نمود و در آنجا بتوانند اظهار
وقوف نمود که وقوف در حق درون حق است و کافی است کسب
اهل بیان را اگر در این حکم عمل نمایند در درجات ایشان
در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کل ماعلی الارض مشرقه
در افنده ایشان از شمس حقیقت انا لله عاظمون گویند و کسی
صادقین عبادی هستند که نظر بمکون آیات بالله عز وجل
نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء اوست
فاصل است مابین کل شیئی تلك حجة الله قدمت علیکم ان ینا
عباد الله فاتقون .

ای صاحبان ابصار در این بیان رحمن که مرفش عالم را احاطه
نموده و مقصود از او ظاهر و باهر و آشکار نظر نمائید فی الحقیقه
این باب سهریست محکم و درعی است متین از برای حفظ
مقصود عالمان ای اهل بیان حیا کنید و قدری تفکر نمائید
آیاتش عالم را احاطه نموده جمیع ذرات کائنات بر عظمتش
شهادت داده و میدهند از حق جل جلاله بترسید و تدبیراً
و بیانات حضرت مبشر را بافراض نفسانیه مهجور نمائید
حضرت مقصود روح من فی ملکوت الامر والخلق فداه از اعانت
و تصدیق و ایمان شما گذشت این گله را فی الحقیقه ذکر
مینمایم چه که از لسان مبارک استماع شده بهر بایی اراده
نمودید توجه کنید و از هر گاسی میخواهد بهما شامید و بهر

جهت و هرسومل کنید بروید ولکن این مظلوم را با این آیات باهرات و بینات و اضحات و قیامش مقابل اعدای خود او واگذارید از حیل و مکر و خدعه و فریب بگذرید این فانی عرض مینماید در اراده های خود بکمال اطمینان مشغول شوید ابتدا تعرض نمیرمایند لوتخذوا لانفسکم فی کل حین ربّامن دون الله ولکن مرتکب نشوید امری را که کبد نقطه اولی از او محترق شود و عیون عظمت بگریید يك سوره از سور منزله را با بیان و جمیع کتب الهی قرائت نمایند لیهظهر لکم ما غفّتم عنه و یقین صبیح بدانید و شهادت دهید بر آنچه نقطه بیان رون من فی الامکان فداه شهادت داده میفرماید جمیع بیان معادله بیک آیه اونیمنماید و ذاق حق لاریب فیه حال شخصی را که باو تمسک بسته آید لعمر مقصودی و مقصود من فی الارض و السماء بر او آگاه نبوده و نیستید و این عهد مضموع است از ذکرش عسی ان یأتی حینه ایکاش شمس اذن از افق اعلی اشراق مینمورد و این عهد عرض مینمورد آنچه را که بآن آگاه است قلم متحیر مداد متحیر عالم متحیر آیا چه شد بطنین زباب مشغولند و از ربّالارباب معرض عهد الله را شکستند و از میفاقر چشم برداشتند اگر نفسی تفکر نماید در خضوع و خشوع نقطه بیان عند ظهور این اسم شهادت میدهد بر آنچه از قلم اعلی جارن شد قسم بافتاب حقیقت بشانسی

خاضع و خاشع بودند که قلم اعلیٰ از ذکرش عاجز است چه
 نیکوست ذکر این فقره در این مقام که در این حین بخاطر
 فانی آمد ایامیکه حضرت ابن زکریا ظاهر و بفسل تعمید
 مشغول در بریه سائر و بشارت ناطق قائلان توبوا لانس
 قد اقترب ملکوت السموات میفرماید توبه و انابه نمائید چه که
 ملکوت الهی نزدیک شده انی اعمدکم بماه للتوبه ولكن الذی
 یأتی بعدی هو اقوی منی الذی لست اهلا ان احمل
 حذائه بشارت میداد ناس را بظهور حضرت روح و میفرمود
 او اقوی است و من قابل آنکه کفش او را حمل نمایم نیستم
 مع آنکه حضرت روح و او در یک یوم بودند و لکن چون امر
 حضرت روح در آن یوم مستور بود میفرماید والذی یأتی
 بعدی یعنی بظهرنفسه بعدی و بعد میفرماید جاء یسوع
 من الجلیل الی الاردن الی یوحنا لیعتمد منه و لکن یوحنا
 منعه قائلان انا محتاج ان اعتمد منک وانت تأتی الی فاجاب
 یسوع و قال له اسمع الان لان هکذا ینطق بنا ان نکمل
 کل بره یسوع حضرت مسیح است و یوحنا ابن زکریا و او را در
 کتب یوحنا المعمدان میگویند چه که غسل تعمید از احکام
 اوست و حال ما بین مسیحیین مجری و مفضی است و آن عاقلند
 فی الجمله نفعه این ایام در آن ایام متضوع بوده چنانچه
 حضرت نقطه روح ماسواه فداه جمیع بیان را بشارت ایمن

ظهور تمام فرموده لعمر الله اگر نفسی بعدل وانصاف کلمات
بیان را یک یک استشمام نماید جز عرف محبت این ظهور از او
نیاید بشهد بذلك کل منصف و کل عادل ولكن القوم اکثرهم
من المنکرین .

ای اهل بیان هرگز این خادم را بشنوید و بکمال اطمینان
متوکلا علی الله برصراط وارد شوید احتیاط امروز از اعظم
سیئات محسوب و دونا بوده و خواهد بود قدشهد بذلك
قلم نقطه الا ولی قوله تبارک و تعالی اورا شناخته بآیات
و احتیاط در عرفان اونکرده که بقدره مان در نار محتجب
خواهید بود " انتهى

اصنام راهشکنید حجابات ظنون را خرق نمائید بافراطی
وحده ناظر باشید که شاید در يوم الهی بتوحید حقیقی فائز
گردید قسم بافتاب افق سماء فضل آنچه در اینظهور اعظم
ظاهر هر یک بمثابه شمس است در وسط زوال لا ینکره. الا کل
غافل مرتاب این کلمه را الوجه الله بشنوید و عمل نمائید
حجت و برهانی که بآن تصدیق نقطه بیان و رسل قبل را
نموده اید حال اعظم و اکمل آن موجود ملاحظه نمائید
و بعدل وانصاف تکلم کنید استغفر الله من ذکری و بیانی
و نطقی عالم از اهل انصاف و عدل و دانش خالی نه البته
ارباب دانش در آنچه از قلم اعلی در این ظهور از عربی و فارسی

نازل شده ملاحظه نمایند و همچنین آنچه از قبل بر انبیاء
 و مرسلین نازل و بانصاف تکلم کنند و بعد از سخن گویند
 استغفرک یا اله الوجود من ذکر یجد منه المقربین عرف ^{لتشبهه}
 والحدود ای رب طهر ابصار خلقک عن کل ما هم منها عین
 النظر الیک والتوکل علیک ای رب زینهم بطراز الصمد
 والا نصاب و نور قلوبهم بانوار معرفتک انک انت علی کل شیء
 قدیر وقتی از اوقات مشرق آیات و مظهر بینات فرمودند
 یا عبد حاضر بهیچین مبین بدان حق جل جلاله حقش ثابت و
 امرش ظاهر و نورش باهر جمیع اعتراضات اهل بیان را بیک
 کلمه که از قبل بآن نطق فرموده معدوم و مفقود و باطل مینماید
 قوله عز بیانه یفعل ما یشاء و بحکم ما یرید اگر نفسی فی الحقیقه
 باین کلمه علیاً متمسک و موقن باشد جز با و توجه ننماید و غیر او
 را نبیند و از غیر او نپذیرد و بلسان ظاهر و باطن میگوید
 یا الهی و مقصودی لک الحمد بما اظهرت نفسك و انزلت
 آیاتک و ابرزت بیناتک و ارسلت ما وجد منه کل ذی شمس عرف
 قمیةک و نفعات ایمانک و فوحات ظهورک ای رب قو قلبی
 لئلا تمنمہ اشارات الممرضین من خلقک و الملحدین من
 عبادک عن الاقبال الی افقک قویا الهی یدی لاخذ کتابک
 بهیچین تضطرب به افئدة المشرکین من برهتک و نور وجهی
 بانوار وجهک و زین هیکلی بطراز الاستقامة فی حبیبک

ای ربّ هذا يومك اشهد فيه بظهورك ظهرت الاسرار
واثمرت الاشجار وثبت حكم التوحيد و محت شئون
التحديد و نصب علم البيان على اعلى بقعة الامكان و ارتفع
ندائك في كل الاحيان اي ربّ اسئلك باسمك الكريم و
باسمك الحافظ و باسمك المعين ان لا تدعني بنفسى و انقذني
بذراعى قدرتك ثم احفظني من اهل البيان الذين نقصوا
عهدك و كسروا ميثاقك و نبذوا احكامك و جادلوا باياتك
و كفروا ببرهانك از جنتهم من سما الا يقان برايات الحكمة
و البيان انك انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتك ازمة
الاشياء لا اله الا انت القوي القدير انتهى

سبحان الله چه واقع شده كه ناس از حق ظاهر باهر مشهود
خود را ممنوع و محروم ساخته اند و بگفته اين و آن متمسك
و مشغولند. ظهور اين امور تازگی نداشته و ندارد در قرون
و اعصار بحال اوها م متمسك و بعد از ظهور آفتاب حقيقت و
كشوف مفریات متنه نشده بر قدم اول راجع گشته و شاعر نيستند
گويا مستوجب باشند مجرد بوعظ و اعظها و شرك جهسال
مبتلا شوند. اي آقاياں در امورات قبل و ثمرات و نتايج آن
تفكر نماييد تا از امثال آن نفوس طاغيه ياغيه محفوظ مانيسد
في الحقيقه ثمرات اعمال آن نفوس پندی است بزرگ و نصحي
است عظيم و عبرتی است عالی باری خاد م چه عرض نماييد

لعمر محبوبنا و محبوب من فی الارض و السماء او اماماتی در
 بعضی از اهل بیان مشاهده میشود که تا حین شبه آن ظاهر
 نشده شخص عارفی از حزب الله در یکی از مدن های مکه متوجه
 گفتگو نموده و آیات منزله بیان را قرائت کرده و شاهسود بر
 مطلب خود آورده شخص متوجه انکار نمود که آنچه میگوئی در
 بیان نیست بعد بیان را آورد و عبارت حضرت را نشان داد
 آن شخص ذکر نمود این بیان صحیح نیست گفت بیانی که
 در نزد خود شما دست بر روید بیاورید گفت آنها صحیح نیست
 گفت پس بیان صحیح کجاست گفت نزد حضرت از راجحه منته
 این کلمه راجحه کلمات قبل مرور نموده چنانچه میگفتند در
 قرآن را سرقه نموده اند و قرآن تمام نزد قائم است و او میآورد
 فی الله فی الله انهم جعلوا القرآن عضین یعنی قسمست
 نمودند یعنی پارچه پارچه نمودند بعضی را زدند
 و بعضی را بدل نمودند این خادم فانی شهادت میدهد
 که قرآن تمام بوده و بیان هم تمام است و قرآن همان است
 که در دست کل بوده و بیان هم همین است که حال موجود
 است ولیکن آن کذاب مقصودش آنکه طرق را مسدود نماید و
 سهل را ممنوع و آنچه از ناحیه ظنون ظاهر شود سبب نماید
 و ناس را مبتلا کند چنانچه از قبل کرده اند باری امید
 چنان است بد قدرت حجابات جدید مرا منع نماید و ناس

بیچاره را آگاشی بخشد. آن قوم نیز شرمند حرف آن غافل
 سبب ظهور او. اما تست سبحان الله چه شده اهل بیان را
 که صادق را کاذب میدانند و کاذب را صادق مثل فرقه هالکه
 که خود را ناجیه می‌شمرند ۵ هزار و دوست سینه بل از بس
 جعفر را کذاب گفته و میگویند مع آنکه آن مظلوم يك كلمه
 از روی حقیقت و راستی و صدق بیان نمود حال نفوس غافله
 ممرضه متوجه بسیارند از جمله میرزاها. ادی دولت آبداری
 خود را. ادی وقائد قوم می‌شمرد قسم بنفس حق که در لیاالی
 و ایام بتحریر آیات منزله تلقا* وجهش مشغول که شخص مستور
 تلقا* وجه قادر بر تکلم نبود این بیچاره ۵ امید اند بهیوی
 شنیده اند و بهیوی متصکند و بهیوی متشبث و عاقبت ثمرات
 اعمال و اقوالشان بمنابه اهل فرقان ۵ با بوده و خواهد بود
 از حق میطلبیم انصاف عطا فرماید و ضغینه و بفضای قبل را از
 میان خلق بردارد و لکن بسیار مشکل است چه که نفوسی که
 در قرون و اعصار بظنون و اوهام تربیت شده اند کجالات
 مشاهده انوار آفتاب یقینند این عبد از اظهار و ذکر بعضی از
 امور مضموع است والا گفته میشد آنچه را که تاحین عباد از او غافل
 و بیخبرند قوله جل جلاله و عم نواله با عبد حاضر سخنان
 باندازه میگوئیم لا بما ینبغی لمطکوت بیانی و جبروت علمی
 الا ان نری البیت خالیاً من دونی انتهى .

ایم الله این خادم لوجه الله گفته و خواهد گفت خیالی ندانسته
 و ندارد ان ربي الرحمن ۵. والغنى عن ايمان اهل البیان
 الذین نقضوا میثاقه و حاربوا بنفسه نقطه بیان روح ماسواه
 فداه میفرماید در آن روز آن آفتاب حقیقت اهل بیان را
 خطاب مینماید و این سوره فرقان را تلاوت میفرماید قوله
 تعالی قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون ولا انتم
 عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون
 ما اعبدکم و لی دینی . این ایام مکرر از لسان قدم
 این سوره مبارکه شنیده شد طویب للمنصفین و طویب للمتفرسین
 و طویب للمتفکرین بهره نفسی الیوم لازم که بقدرت و قوت حق
 جل جلاله افق آفتاب یقین را از سحاب ظنون و اوهام حفظ
 نماید. اگرچه او بنفسه حافظ کل بوده و هست و آنچه در
 این مقامات ذکر میشود مقصود آنکه عبادش بخدمت امرش
 فائز شوند یک ساعت دو ساعت دنیا قابل ذکر نبوده و نیست
 امید آنکه باب فضل را مسدود نفرماید و اولیاء خود را از عرفش
 محروم نسازد . ای آقایان مخصوص یک باب از بیان در ذکر این
 بیان است میفرماید شجره اثبات باعراضش از او از نفسی
 محسوب و شجره نفی باقبالش باو از اثبات محسوب باری
 بمتوده بین بگوئید امروز روزیست عظیم و بنور توحید منور
 مجال تحدید شرکاء نبوده و نیست چنانچه سالها بآن مشغول

بودند صدمت کبری مخصوص ذات مقدس بوده و هست احدی
 را از آن نصیبی نه و «وینطق فی قطب الابداع لا اله الا هو
 المهیمن القیوم ای اهل بیان بشنوید عرض این خادم
 فانی را و مثل اهل فرقان بطلم قیام منمائید جمیع علمای
 آن فرقه کمال ظلم را مینمودند و خود را مظلوم میشمردند
 اتقوا الله یا قوم ولا تكونوا من الظالمین مقاص را که میفرماید
 اگر نفسی ادعا نماید و اتیان به حجتی ننماید تعرض منمائید
 و حزن وارد نیآورید حال مع حجج و براینی که عالم را احاطه
 نموده و نورش آفاق و انفس را منور کرده گفته اند آنچه را که
 هیچ ظالمی از قبل و بعد نگفته الله تفکر منمائید شاید از بحر
 معانی لثالی بیان را بیابید جمیع بیانات آن حضرت رحمتی
 بود از برای عباد لا تجعلوها نقیصه لکم ولمن بعدکم
 هرچینید بساط ای قبل و بعد را و کمال فرج و انبساط
 در این بساط مسوط وارد شوید از حق جل جلاله میطلبیم
 معرضین و منکرین را تا نائید فرماید بر رجوع و توبه و اناب
 بسیار حیف است خود را مستحق سیاط و غضب دائمی نمائید
 آیا میتوان این سدره مبارکه مرتفعه که فرشتگان از صد هزار سال
 مرتفع تراست انکار نمود ؟ آیا مجال توقف و گفتگو باقی ؟ لا و
 نفسه الحق مگر قهر الهی بسبب جزای اعمال اخذ نماید
 سبحان الله نفوس غافله اراده نموده اند آفتاب حقیقت را

ستر نمایند این فرد در این مقام مناسب است :

" قصد آن دارند این گل پاره ها

کز حسد پوشند خورشید ترا "

بلا یائی برسد ره مبارکه وارد که اگر فی الجمله انسان در او تفکر نماید خود را هلاک کند چون این فقره منع شده لذا این عهد و امثال این عهد باقی مانده قسم بافتاب افق راستی اقسام عالم از ذکرش عاجز و قلوب طلا اعلی در احتراق از جمله در این ارض بعد از ورود در سجن اعظم در نفس فافل معتجب با هر کسی مراد می نمودند و در هر مجلسی با هر شخصی فصلی مذکور می داشتند الله بحلم ما ورد منهما علیه فی دیار الغربیه و بلاد الغربیه بعضی از سور را با جمولات خود ترکیب نموده و بهر کسی ورقی دادند والله الذی لا اله الا هو حتی بکناس بلده تا آنکه امر مقامی رسید که آتش فتنه مشتعل و لهیب نار بفضا از قلوب و نفوس ظاهر بالا خره از مالک رقاب بسد باب حکم صادر چند شهر با احدی از داخل و خارج ملاقات فرمودند باب سدود و طالبین ممنوع و معجوب تا آنکه شی از شبها این فانی تلقاء وجه بتحریر آیات مشغول بخته لحن مبارک تفسیر نمود این آیات منیع قوه غالبه قادره نازل بشأنیکه فرائض این عهد متزلزل بود حق شاهد و گواه که بهیچوجه اطمینان و سکون در نفس باقی نماند

قوله جل جلاله وعم نواله وعظم بهانه قدماج بحرالبلا
واحاطت الامواج فلك الله المهيم القیوم از صفا این آیه
مبارک روح از برای این عبد باقی نه بعد این آیه نازل انك
انت یا ملاح لا تضارب من الاریاح لان فالق الا صبح معنا
فی هذه الظلمة التي احاطت العالمین از این آیه فی الجملة
سکونی حاصل و لکن واضح و صریح شد که فتنه در «ما» از عقب
است باری آنچه از بعد واقع حرف بحرف در آن لوح مبارک
نازل از جمله میفرماید وقتی بایادی امرا و سفرا و احبها
نصرت مینمائیم و گاهی بایادی اعدای یوم بعد «نگام عصر
این عبد تلقا» وجه بتحریر آیات مشغول که غوغا بلند شد
جمع اهل بلد و عسکریه با اسیاف شادریه امام بیت حاضر
اعمال شنیده آن نفوس مجسم شد و ظاهر شد آنچه شد
مدتی این عبد مضارب و متزلزل که مباردا بر جمال قدم حزنی
وارد آید لعمر ربنا اگر بحق واگذار شده بود خود کفایت
میفرمود چنانچه ذنب و رقصا و امثال آن نفوس را کفایت
نمود بعد اخت رضاقلی يك بسته سور و الواح منزله را برد
و بدست پاشای بلد داد از جمله سیره رئیس بگمان اینک
پاشای مزبور معناد قیام نماید و لکن حکم آیه منزله ظاهر
پاشا قدری مطالعه نمود صبح برخاست و خدمت حضرت
غصن الله الاعظم روحی و ذاتی لقدومه الغدا رسید و جمیع

سور را آورد و تسلیم نمود مذکور داشت شب گذشته در این
 الواج ملاحظه کردم عظمت امر مرا اخذ نمود بیقین دانستم
 این امر حق است چه اگر او را انکار نمائیم جمیع رسل و صحف را
 باید انکار نمود و استدعای لقا و حضور نمود تا آنکه یومی عبود
 نام که صاحب بیت بود بین یدی حاضر و استدعا نمود که حضرت
 پاشا بحضور فائز شود قبول فرمودند و بعد از حضور تلقا وجه
 بایمان و ایقان فائز و آنچه با و امر شد جمیع را عمل نمود . از
 برای عامه محبوسین که در این شهر بودند فرج عظیم حاصل
 مقصود آنکه آنچه از قوه نفوس غافله بر میآید مجری نمودند جمیع
 خلق این ارض را بشأنی افوی نمودند که در يك از این اسرا
 رامیدیدند کلمات ناپسندیده میگفتند . باری سبب شدند
 چند شهر باب رحمت بر روی گل سدود الله یحلم ماورد علیه
 من اعدائه هر نفسی بذره از عدل و انصاف فائز باشد شهادت
 میدهد که اعلی و ابهی و اظهر از این ظهور در عالم نیامده
 آیا معرضین حکایت مباح له واقع شده در ارض سررا نشنیده اند
 نعم مقصود نا ظاهر شد آنچه که اهل آن مدینه را تحیر
 نمود چون احتمال مرور بعضی نشنیده باشند لذا مختصر
 عرض میشود تا منصفین آگاه شوند و شاید معرضین هم راه یابند
 بعد از ورود ارض سر یومی از ایام سید محمد اصفهانی تلقا
 وجه حاضر عرض مطلبی نمود قبول نشد و چند یوم قبل هم

لسان عظمت مخاطبها ایستاد باینکلمات ناطق بامحمد
تواز مشی انبیا و سجدیه اصفیا اطلاع نداری و آگاه نیستی
انتهی . از این کلمه مبارکه هیچ معلوم شد بعضی از حرفهای
عرفای کهنه رانزد بعضی گفته و همچنین چند یوم بعد هم
از آن خواست بعد از حضور عرض نمود استدعا آنکه بمیرزا
یحیی امر فرمائید چیزی ننویسد چه که آقا محمد علی استغفانی
یک شمر فارسی سؤال نموده معنی آنرا ملتفت نشده ^{قدم} جمال
فرمودند سید تو را چه باین فضولی است تا آنکه بالا خیره
طردش فرمودند بعد رفته میرزا یحیی را اغوی نموده و در ^{هر} نظر
نزد بعضی اظهار ایمان با او میکرد مع آنکه و نفس الحق روح من
فی ملکوت الامر والخلق فداه مکرر در سهیل ماهینشان در بعضی
امور گفتگو شد بالاخره بمعارضه انجامید و تلقا وجه هر دو
حاضر و از یکدیگر شکایت آغاز نمودند این خادم فانی دست
ندارد تفصیل آن نفوس را عرض نماید .

ای برادران والله الذی لا اله الا هو بصدق میگویم مقصودی
ندارم جز آنکه مجد و حجابات غلیظه موه و مه و سبحات کذب
عباد بیچاره را منع نماید و محروم نسازد شخص مذکور
با هفتاد نفر در این سهیل لیل و نهارا معاشر مملک با طرا
نوشته من با احدی معاشر نبودم و متوجه من قبول نمودند
این است شأن ناس از حق مظلیم اولیای خود را تائید فرماید

تا بمشابه قبل اسباب کذب مفتوح نشود و مدن و دیسار
 صومعه تعمیر نیابد بعد از فصل اکبر سید مذکور باغواهی چند
 نفر از اعجام خارج که در آن مدینه بودند قیام نمود و لیلاً
 و نهاراً با آن نفوس معاشر تا آنکه در حضور آن نفوس ذکر
 نمود که قرار بر مصالحه گذاشته ایم و ذکر این فقره نظراً
 باطمینانی بود که داشت که جمال قدم با مثال آن نفوس
 اعتنائی فرمایند و البته با آن نفوس در یک مجلس جمع نمیشوند
 باینجه با کمال یقین نزد اعجام باین کلمات و صمیمه مشغول
 شد در آن بین میر محمد نام که در ارض شین خدمت نقطه
 اولی رون ماسواه فدا شده و در سفر مدینه کبیره هم طرز
 رقابت بود رسید بر گفتگوی سید بین اعجام مطلع شد
 گفت وقت رامعین کنید من میروم و در ساحت اقدس عرض
 مینمایم تشریف بیاورند تاحق از باطل واضح و صریح گرد
 قرار شد در مسجد سلطان سلیم این امر واقع شود میر مذکور
 وارد و تفصیل را نزد بعضی از دوستان ذکر نمود تا آنکه
 در پیشگاه حضور عرض شد این فانی آن حین حاضر نبود
 بمجرد اصفا جمال قدم از مقر برخاستند و فردا واحداً
 متوجها علی مقر المعلوم توجه فرمودند و در عرض راه بشانسی
 فرات آیات الهی جاری و نازل که احدی قادر بر وصف آن نه
 و این عید در آن حین در سوق بوده بجهت تمشیت بعضی امور

حظه
 بیت بعد از استماع بسرعت تمام توجه نمود در اثنای راه ملا
 شد جمعی اهل بلد از طرفین معبر متحیر ایستاده انبساط
 این عهد را که دیدند باز دست اشاره نمودند یعنی از این
 سمت تشریف بردند تا اینکه این عهد وارد جامع شد شاه شده
 نمود بحر آیات مواج لعمرو مقصودی و مقصود من فی السموات
 والارض بشأنی آیات نازل که کل متحیر که آیا چه واقع شده
 یکی از اعجاز مشاهده شد که می لرزید و میگرفت و در حضور از
 اصحاب جز میر محمد و این عهد که از بعد رسید احدی حاضر نه
 چه که کل را از حضور نهی فرمودند بعد وجه مبارک بمیر محمد
 متوجه قال یا محمد اذهب الیهم وقل تعالوا بحبالکم
 وھنیکم میر بسرعت تمام رفت بعد از مراجعت عرض نمود حضرات
 از گفته نادم شدند و عذر آوردند که امروز ممکن نیست فرمودند
 بگو تا سه یوم مهلت در یوم حاضر شوید ما حاضریم بعد ساعتی
 در جامع بصلوة مشغول یعنی صلاة بدیمی و بعد از مراجعت
 بمجرد ورود در بیت یک لوح بخط مبارک نازل و بمهر مبارک
 مختوم که تا سه یوم در یوم بیائید ما حاضریم و آن لوح را نزد
 اصحاب فرستادند تا کل مطلع باشند و جناب میر هم رفت
 و تفصیل لوح را اخبار نمود و لکن از آن نفوس اثری ظاهر نشد
 ای آقایان تفکر نمائید امری چه شأن ظاهر و ناسب چه شأن غافل
 غیر اهل آن مدینه قریب صد نفس از مهاجرین و مسافری جمع

بودند وکل براین مطلب شاهد و گواه و آن لوح مبارک موجود
 و سوره مباحثه در تفصیل آن بوم نازل و حسب الامر نزد یکی از
 اولیا ارسال شد که بر احبا و اولیای الهی قرائت نماید و البته
 اکثری با صغاء آن فائز شده اند و بعضی از آن در این مقام
 ثبت میشود تا امکان از آیات رحمن منور گردد و یافته عالم
 بطراز عدل و انصاف مزین شود الا امر بهد الله هذا منزل من
 جهروت مشیه ربنا المیز العلام قوله جل جلاله ان باقلم
 الاعلی از کر لا سمک نبا ۵. هذه المدينة لیكون من المطلعين
 از جاتک محمد من لدی العشرکین وقال انهم ارادوا ان
 یجتمعوا معک فی مقر آخر فلما سمعنا خرجنا من البیت
 بسلطان مبین و قلنا یا محمد خرج الروح من مقره و خرجت
 معه ارواح الاصفیاء ثم حقایق المرسلین انظر لتی الملاء
 الاعلی فوق رأسی و فی قبضتی حجج النبین افتح عینک هذا
 علی ثم محمد رسول الله قد طلع من افق البیت بسلطان مبین
 قل انه اتی برایات الایات من لدی الله المقتدر القدير
 قل لواجتمع من علی الارض من الملما والعرفاء ثم الطوک
 والسلطین اتی احضرا امام وجوههم ناطقا آیات الله
 الملك المیز الحکیم انا الذی لا اخاف من احد لو جمع
 علی ضری من فی السموات والارضین قد خضعت الایات لوجهی
 وخضعت الاصوات لندائی العیز البدیع قل هذه یدی قد

جعلها الله بيضاء للناظرين وهي عصا لولقيها لتبلع الارض
ومن عليها وانا العليم الخبير يا محمد اذهب الى المشركين
برسالات الله رب العالمين قل قد جاءكم الفلام ومعه جنود
الوحي والالهام يمشى امامه الطكوت وعن ورائه قبائل
الملاء الاعلى واهل مدائن الاسماء ثم ملائكة المقربون
قل خافوا الله ولا تمترضوا على الذي بامرہ قدر كل امر حكيم
قل تمالوا بحبالكم وعصيكم وما عندكم لو اقمتم من الفساد رهن
انا نذهب الى بيت الله الذي بناه احد من الطوك وسمى
بالسليم واتوقف هناك الى ان تغرب الشمس في مغربها
ليتم عليهم حجة الله وبره انه ويكون من التائبين قل قد
انقطعت اليوم نسبة كل ذي نسبة الا من دخل في ظل
هذا الامر المشرق المنير من تمسك باسم من الاسماء معرضا
عن موجدها انه ليرضى وكان الله بريئا منه انا خلقنا الاسماء
كخلق كل شئ ان انتم من العارفين قل انى قد اظهرت
نفسى لله وخرجت لله واتكلم امام من على الارض كما اتكلم امام
وجهك الا اخاف من احد يشهد بذلك على لوانست
من العارفين قل ان آثار الحق ظاهرة كضياء الشمس وانوار
تالله انها اظهرت عند كل ذي بصر حديد هل تظن ونسبه
يقدر ان يقوم معه لا ونفسه العلى العظيم ان الذى امتكفوا
على الاسماء اولئك من عبدة الاصنام لوانت من الشاهد بمن

ان النبی من اخبر الناس بهذا النباء الا قوم الا قدم القديس
والرسول من بلغ رسالاتي وهدى الذين ضلوا السبيل والا ما
من قام امام وجهي بخضوع صميم و الولي من استحصن في حصن
ولا يتى المحكم المتين والوصي من وصي الناس بما اتاه فسي
لوع حفيظ ان الذي اتخذه المشركون ربا لا نفسهم واعرضوا
به على الله المقتدر المزيّن الجميل انه كان كاحد من العباد و
كان ان يحضر تلقاء الوجه في كل بكور واصل هبت عليه من
شطر نفسه ارياح الهوى بما اغواه احد من الشياطين انسا
شهرنا اسمه بين العباد حكمة من لدنا ان ربك هو الحاكم
على ما يريد انتهى .

ای دوستان صاحب بصر و فواد را بلك ذكر از روی حقیقت
کفایت مینماید در این حین بحضور فائز لسان عظمت باین
کلمه ناطق قوله عزیزانه یا عبد حاضر بگوای بی انصافها
آیا امواج بحر بیان را مشاهده ننموده اید و یا اشراقات
انوار آفتاب ظهور راندید اید اتقوا الله از فدییر بهر
واز وهم بیقین توجه نمائید امروز جمیع کتب او بلا و نمسم
معلق و منوط هذا بدیع السموات و الارض لو انتم تعرفسون
بدیع من کل جهات این ظهور بوده و هست طوبی للمعارفین
قل لیت افکاري افکارکم و لا امشی فی طرقکم قد اوضحست
سبیلی و اظهرت دلیلی و انزلت آیاتی و دعوت العباد الی افق

منهم من اقبل و منهم من اعرض ان الذی اقبل انه مبین
 الفائزین فی کتاب مبین - انتهى .

ایکاش ممرضین یک ورق از کتاب ایقان را به سرعت نظر
 مینمودند و بانصاف حکم میکردند معادله نینماید بآن آنچه
 باین شأن از قبل نازل شده امروز کل در صقع واحد مشاهده
 میشوند هر نفسی بحبل متین تمسک نمود و بذیل منیر تشبیه
 جست او از ادل بها در صحیفه حمراء از قلم اعلی مسطور
 امروز جمیع ذرات بر عظمت امر شاهد و گواهند و ممرضین غافل
 و گمراه حضرت اعلی روح ماسواه فداه بر اثبات حقیقتشان
 در آخرتفسیر ایشهادت دو عالم استدلال فرموده اند
 ملا عبد الخالق و حاج ملا محمد علی برقانی قزوینی میفرمایند
 قوله جل و عزّ و کفی بشهادتہما فی حقّی علی ذلک الامر
 شهیدا انتهى . مع آنکه بعد از ملاحظه لوح مبارک کبّه
 میفرماید انی انا القائم الذی انتم بظہورہ توعدون نفس
 اول اعراض نمود اعراض شدید و نفس ثانی هم من بعد اقبال
 ننمود و با احدی تقرب نجست چه که این دو عریضه در اول امر
 عرض نمودند حال ملاحظه نمائید چه مقدار از علما و عرفا
 و فقها نزد اشراق انوار آفتاب اینظہور اعظم خاضع و خاشع
 مشاهده گشتند اگر اساسی ذکر شود بر حسب نظر اہل ربیم ضرر
 است از برای ایشان در منصفی گواہی میدہد در عالم دانائی

از اعمال معرضین و اقوال منکرین متحیر گاهی ذکر مراجع نمایند
و هنگامی ذکر وصی این ایام از کرمان الوهیت از برای مرجع
خود ترتیب داده اند و نفس دیگر از اهل کاظمین ساکنین
کرمانشاه مثل رومی و چینی گفته تالله انهم و ما عند هم
کبیوت المنکبوت بل او هن لوهم بنصفون بگوئید ای بیچاره ها
شما کجا بوده اید آیا غیر نفس حق کسی ظاهر بوده آیا از دون
او قدرتی مشاهده شده عجب است از نفوسی که از امر
اول آگاهی نداشته اند و فتوی میدهند یا محمد لمرالله
غافل خیرنداری این عبد شمارا ندیده و لکن لوجه الله
میگوید اتق الله بحق راجع شو تا باب مفتوح خود را محروم
نما آن نفوسی که تورا القانموده اند خود آگاه نبوده اند
و از بحد انش نصیب برنداشته اند نفسی که من غیر الله او را
رب اخذ نموده آثارش نزد موجود دیده و خوانده حال
یک صفحه آیات حق را قرائت نما و خود انصاف ده نقطه اولی
رون ماسواه فدا میفرماید قوله جل و عز اگر کل اهل بهمان
درجوه درطم مثل او گردند که ثمرنی بخشد الا بتصدیق او
فلتعتبرن ان با اولی العلم ثم ایاه تتقون انتهى .
ای برادر من اگر نفسی این امر را انکار نماید و از این ظهیر اعظم
فافل شود قادر بر اثبات هیچ امری نبوده و نیست این فانی
را حزن از کل جهات بشانی احاطه نموده که از اظهارش عاجز

است چه که از برای شمس حقیقت بعد از ظهور و اشراق دلیل
 ذکرینمایید و این خطائی است کبیر باعلی النداء میفرمایند
 انسی اکون مقدسا عن کل ماذکر وسطر ان دلیل ماظهر
 من عندی و حجتی نفسی لوانتم من العارفین انتهى . ولیکن
 این عبد چون بعضی را ضمیف مشاهده نموده بحبل استدلال
 تمسک بسته که شاید از معین کلمات الهی کوترهاقی بیاشامند
 و بزندی داعی فائز گردند والا ان الدلیل بستحیی ان ینسب
 الیه والهرهان یخجل ان یسجد بین یدیه نعم ما قبل :
 حق عیان چون مهررخشان آمده

حیف کاند رشهر کوران آمده

سزاوار انسان آنکه بطراز عدل و انصاف مزین باشد مالک
 وجودی که بنفسه امام عالم قیام فرموده و باسم قیومش رحیق
 مختوم را گشود و معادل منازل من قبل و من بعد از قلوم
 مبارکش جاری و نازل چگونه میتواند انسان در این مقام
 توقف نماید و یانمود بالله کلمه نالایق ادا کند بیان را نقطه
 اولی به قدرت بیفشرد زلال آن این کلمه مبارکه است
 انه لا یتستار باشارتی یومی از ایام مقصود عالمان باین کلمه
 علیا ناطق قوله جل جلاله یا عبد حاضر امروز اگر نفس نقطه
 در این امر توقف نماید از کلمه رضا محروم ماند نام در نوم غفلت
 و بصرا لله از افق اعلی ناظر و شاهد انتهى .

هر صاحب شی عرف بیان رحمن را ادراك مینماید حق بمثل وجودش ظاهر و هویدا حجاب ترا خرق فرمود سبحات را شق نمود مجدد سبب نشوید و ناس بیچاره را بمثل قبل در تیره اوهام مبتلا مینماید اتقوا الله یا معشر البیان ولا تكونوا من الظالمین نقطه اولی روح ماسواه فداه از اول ظهور الی آخر بد کراین اسم مبارک مشغول بهیچوجه در تشویق اهل بیان توقف نفرمودند هر لفظ مبارکی و هر کلمه مقدسه طیبه که در بیان نازل شده بحق جل جلاله نسبت داده اند سبحان الله جهالت و نادانی بمقامی است و غل و بغضاء بهشانی است که اذان را از اصفا منع نموده قسم بافتاب افق معانی اگر بعضی از آیات منزله در کراین ظهور اعظم بر حجر القا شود لینفجر منه الانهار وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مولی العوری استماع شد یا بعد حاضر بیاناتی که از ملکوت علم الهی در این ظهور ظاهر شده گوش بخشد و القا نماید محزون مباش از گفته های این و آن بلك نفس اگر حلاوت بیان رحمن را بیابد او عند الله از من علی الارض اقدام و افضل و اظهر و اعلم و اعلى بوده انتهى . نقطه اولی روح ماسواه فداه میفرماید اگر در یوم ظهور او بلك نفس مؤمن باشد بحث کل زمین در نفس او میشود این عهد گاهی که در قدرت و عظمت و سلطنت حق جل جلاله نظر مینماید ابواب رجا

مفتوح میشود لذا استدعا مینماید که جمیع من علی الارض را از
 نفحات آسمان محروم نفرماید و چون در غفلت اهل بیان
 وضعینه و بفضای آن نفوس ملاحظه میشود بیأس کلی حاصل
 اگرچه این عبد بگمان خود از این تحریرات انتباه و آگاهی
 نفوس را خواسته و لکن مشاهده میشود نقطه اولی روح ماسوا
 فداه بشانی در این ظهور اعظم ذکر فرموده اند که مافوق آن
 متصوره مع ذلك میفرمایند بقدر اسم مؤمن هم در حق اراضی
 نمیشوند چه اگر راضی شوند حزن بر او وارد نمیاوردند
 فی الحقیقه این بیان نقطه بیان روح من فی الامکان فداه کتاب
 وعظ است و دفتر نصیح و صحیفه انتباه و لکن لا یزید الظالمین
 الا خسارا ولا یزید الغافلین الا انکارا ولا یزید الفاسقین الا
 فرارا این فانی امام وجوه کل عرض مینماید در حالتیکه
 قلبش فارغ است از ظنون و اوامیر و وضعینه و بفضای نفسی
 از نفوس آیا اگر نقطه بیان یعنی منزل آن بفرماید یا مشر
 البیان بچه حجت و برهان از این ظهور اعظم محتجب مانده
 بچه جواب متمسک و متشبث میشوید اگر میگوئید بمن محتجب
 شده اید جمیع ذرات کائنات شاهد و گواه که من اخذ
 عهد او را قبل از اخذ عهد خود نموده ام سبحانک اللهم
 فاشهد بانى بذلك الكتاب قد اخذت عهد ولا یة من تظهره
 عن کل شیئ قبل عهد ولا یتى وکفی بک و بمن آمن بآیاتک

علی شهادت و انک انت حسبی علیک توکلت و انک کنت علی کل
 شیء حسیبا و به بیانی که اظهر از شمس است در وسط سماء کل
 را وسعت نموده ام که بمن از آن مقصود عالمان محجوب نمایند
 نفس کتاب شاهد و گواه و اگر به بیان از آن سلطان ایام محروم
 مانده اید در سطراری و در ورقی از آن شاهد و گواه که من
 با علی النداء گفته ام بجمیع بیان و منزل و مظهر و سلطان آن
 محروم نمایند اگر بوسی فی ناظرید و از مالک اوصاف منسوخ
 گشته اید بتصریح تمام گفته ام که کل آنچه ذکر خیر در بیان
 نازل شده مقصود آن شمس ظهور بوده و اگر بلفظ مرآت از شمس
 معانی محتجب شده اید قد نزلت فی الكتاب ان یاشمسوس
 المرایا انتم الی شمس الحقیقه تنظرون فان قیامکم بهما
 لو انتم تتبصرون کلکم کحیثان بالماء فی البحر تتحرکون
 و تحتجیون عن الماء و تسئلون عما انتم به قائمون الی آخر قولی
 لا شکون الیک ان یا مرآت جودی عن کل المرایا کل بالوانهم
 الی لمنظرون و اگر بند کثره محتجب مانده اید هذا عهدی و
 میثاقی مع ربی من قبل و من بعد و اجمل اللهم تلك الشجرة
 کلها له لیظہرن منها ثمرات ما خلق الله فیها لمن قد
 اراد الله ان یطهره ما اراد فاننی انا و عزتک ما اردت ان
 یكون علی تلك الشجرة من غصن و لا ورق و لا ثمر لن یسجد
 له یوم ظهوره و لا یسبحک به بما ینبغی لعلو طو ظهوره و سمو

سمو بطونه وان شهدت يا الهى على من غصن او ورق او ثمر
 لم يسجد له يوم ظهوره فاقطعه اللهم من تلك الشجرة فانه
 لم يكن منى ولا يرجع الى^ي اكره ذكر مستغاث محتجب مانده^ي
 اين ندا از جميع بيان مرتفع اگر در اين حين ظاهر شود من
 اول عابدين و اول ساجدينم اگر بکلماتى متمسکيد بتأکيد
 تمام ذکر نموده ام که جميع بيان معادل له بیک آيه اونمیکنسد
 حال ای قوم آيا آن نفسی که من درون او اخذ نموده ايسد
 و کلمات او را آیات فرض گرفته ايد از من و بيان من اعلى و احب
 است نزد شما اف لکم ولقلة شعورکم وعدم وفائکم اعظم
 اوهمات و ظنون شما آنکه ظهورم را مثل ظهور قبل فرس
 نموده ايد خليفه و وصی تعيين مينمائيد بالمره از يوم الله
 و شان او محجوبيد و از اشراقات انوار آفتاب توحيد حقیقی
 محروم و بی خبر ای ظالمان هنوز از قصص عرف دم اطهرم
 متذوق سيف های آن طحدين که در هزارود و پست سنه
 بصیقل غل و بغضا مهيا نمودند و از سموم آبش دادند آيا
 کفایت نموده که مجرد در تيه اين اوهمات هائيد بآنچه
 در طول هزارود و پست سنه عامل شديد قناعت نمائيد آيا در
 بيان نازل نشده با سماء از مالک آن محتجب نمائيد حتی
 اسم النبی فان ذلك الاسم يخلق بقوله سبحان الله با امواج
 بحر بيان حضرت رحمن و اشراقات انوار آفتاب نصیح و ظهورات

نهر تدبیر و تعلیم از یمن قلب مبارک نقطه روح ماسواہ فداه
ارباح یاسیه دره بوب بشأنیکه حزنش عالم را احاطه نموده
و سبب یأس افئده مقدسه منوره شده مخصوص این فانی را
بشانی اخذ نموده که ظهور غیر آن را از محالات شمرده در
باب سابع از واحدشانی میفرماید قوله جل و عز ای اهل
بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل
کنید اگر آنچه که مؤمن به بیان استید در حین ظهور آیات
او گفتید الله ربنا ولا نشارك به احد او ان هذا ما وعدنا الله
من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئا و بر آنچه بر او استیلا
اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر کرده اید والا لایق ذکر
نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنید
مظهر ربوبیت را محزون نکرده الی قوله جل شأنه اگر بلقا
الله فائز نمیگردید آیه الله را هم محزون نکرده باشید از نفع
مدینین به بیان میگذرد نگاه شما از ضرر باو بگذارید
اگر چه میدانم نخواهد کرد انتهی . سبحان الله مشاهده
نظاید آن طلعت مبارک را چه مقدار یأس اخذ نموده که
مع وصایای لا تحصى و عهد های محکم و میثاقهای متقنیه
و تدبیرهای معلغه یأس اکبر از بیانات مبارک ظاهر و مشهود
طوبی للباکین و در مقام شفقت کبری و عالم آگاه میفرمایند
قوله عز و جل چه بسا نوری را که نار میفرماید باو و همچنین

میفرماید قوله عزّ ذکره اگرچه می بینیم ظهور اورا مثل ایمن
 شمس در وسط السماء و غروب کل را مثل نجوم لیل در نهار
 هر صاحب سمع و بصری شهادت میدهد بر اینکه آنحضرت
 روح ماسواه فداه در جمیع احیان بذکر محبوب امکان مشغول
 بوده اند و جمیع تدبیرات قلمیه و بیانیه و ذکریه اخبار فرموده اند
 آنچه از اهل بیان ظاهر شده و میشود لعمر مقصودی و مقصود
 من فی الارض والسماء ان اسفه عظیم و حزنه کبیر و بأسه
 عن فی البیان اعظم من کل عظیم ای معشر غافلین بشنوید
 عرض این خادم فانی را و بهوای ای نفسانیه و مفتریات نالایقه
 ذیل اطهر اقدس را میالائید اگر اقبال نمینمائید ساکت باشید
 میفرماید عزّ ذکره در بیان همین زکری نیست مگر ذکر اولی
 در وقت ظهور مشاهد شده حزن فرماید از مؤمنین بخود و همچنین
 باین کلمه مبارکه که بعثابه نور است ما بین عالم نطق فرموده
 قوله جل و عزّ بیان از اول تا آخر مکن جمیع صفات اوست
 و خزانه نور و نور او امید است که نام غافل از آنچه ذکر شد
 بسما آگاهی عروج نمایند چنانچه میفرماید قوله عزّ ذکره
 اگر کل بتربیت نقطه بیان مرئی شوند و ناظر بمبد و حجست
 و دلیل باشند در حین ظهور محتجب نمینند در این مقام
 میفرماید قوله تعالی گوید آمده میشود که کل این اصحاب
 بشرف ایمان بان شمس حقیقت مستضی گشته در تلویحات

و تصریحات ملاحظه نمائید میفرمایند امید هست که این
 اصحاب یعنی اصحاب موجوده بشرف ایمان فائز شوند
 چنانچه شدند خدای واحد شاهد و حق آگاه گواه که این
 فانی خالصا لوجهه و لا ولیائه ولا حباؤه ذکر نمود آنچه که
 منصفین را نفع بخشد و نجات دهد از بهانات نقطه اولی
 روح ماسواه فداه چه عربی و چه فارسی آنچه در نظر رسد
 بعضی از آن ذکر شد اگرچه الیوم ام الیمین میفرماید جمیع
 بهان ذکر است از او و بر او و قبول او معلق و منوط اگر از
 فضل حق جل جلاله افق عدل و انصاف از سحاب طنسون و
 اوهام مقدس شود جمیع شهادت دهند بر آنچه این خادم
 ذکر نمود چه کی کمال میدانند نفسی بقدر این عبد از این امر
 مطلع نبوده و نیست مع ذلك نفوسی که از حقیقت آگاه نبوده اند
 گفته اند آنچه را که بعضی از بی خبرهای عالم اخذ نموده
 و بر طلمت قدم وارد آوردند آنچه را که صخره صیحه زد
 انتهى .

و در لوح ملا علی بجزستانی نازل قوله تعالی :
 آنچه از قلم اعلی نازل شد البته ظاهر خواهد گشت سوره
 رئیس را تلاوت فرمائید و همچنین لوح ملك پاریس را کسسه
 از اجزای سوره مبارکه همیگل است و همچنین لوح فواد که

مخصوص یکی از احباب (۱) نازل شده و این لوح در وقتی نازل شد که فؤاد پاشا که وزیر خارجه روم بود به قرخود راجع شده بود و سبب فتنه اخیر و مهاجرت از ارض سرّ بمکا او شده بود و و نغمه بودند که بعد از سلطان رئیس کل بودند یکی فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا گاهی این صدراعظم بسود و آن وزیر اول خارجه و گاهی بالمکس در آن لوح مفرمانند قوله عزّ کبریا " سوف نعزل الذی کان مثله و نأخذ امرهم الذی یحکم علی البلاد و انا الصریز الجبار و همچنین در کتاب اقدس در نقطه واقعه بین البحرین ملاحظه نمائید که مقصود از آن نقطه اسلامبول است چه که از یک جهتش بحرا بیخبر است و جهة دیگر بحراسود باری آنچه از قلم اعلی جاری کل ظاهر شده و اخبار ای دیگر هم که در الوان هست کل ظاهر خواهد شد نشهد انه « و العالم المقتدر السامع البصیر الخبیر »

(تاریخ نزول این لوح مبارک ۱۲ جمادی الثانی سال ۱۲۹۲ هجری قمری است)

پایان

(۱) مقصود جناب شیخ کاظم سمندر قزوینی است که لوح فؤاد یعنی ک ظ باعزاز او نازل شده برای تفصیل بر حقیق محتوم مراجعه فرمائید .